

## معمای ستم جنسیتی و ستم طبقاتی!

### پاسخ به نشریه پیام فدایی

#### امید بهرنگ

چندی قبل در نشریه «پیام فدایی» مقاله ای تحت عنوان «آیا ستم جنسیتی معلول ستم طبقاتی نیست؟» به قلم سهیلا دهماسی منتشر شد. این مقاله به نقد یکی از تزه‌های پیشنهادی حزب ما برای نوسازی جنبش کمونیستی در ارتباط با مسئله زنان اختصاص دارد. (۱)

در شرایطی که بی تفاوتی تئوریک سرپای جنبش چپ ایران را فرا گرفته نمی توان از چنین نقدی استقبال نکرد. اگرچه مقاله مذکور حاوی نظرات تئوریک جدی و پیشرویی نیست و در جنبش زنان کمتر کسی را می توان یافت که به چنین دیدگاهی باور داشته باشد؛ اما جنبه مثبت مقاله این است که در آن نویسنده روشن و صریح دیدگاههای سنتی و غلط و تقلیل گرایانه ی خود را در مورد مسأله زنان جلو می گذارد. دیدگاههایی که بدون نقد آن جنبش کمونیستی نمی تواند نقش پیشروی خود را در قبال جنبش زنان ایفا کند. متأسفانه «چریکهای فدایی خلق» پس از چند دهه سکوت در مورد مسئله زن، اکنون رسالت سیاسی خود را در ارتباط با جنبش زنان حمله مدام به فمینیسم (از نظر آنها به عنوان جریان بوزوایی) قرار داده و آتش بیار سطحی ترین نظرات تئوریک و سیاسی در این زمینه شده اند. (۲)

رئوس اصلی انتقادات طرح شده توسط «چریکها...» به تزه‌های پیشنهادی حزب ما از این قرار است:

۱ - ما هیچ سند و نوشته ای را به عنوان «تحقیق» و مبنای تزه‌های خود ارائه نداده ایم.

۲ - ما با تکیه به علم تقلبی فمینیسم می کوشیم مارکسیسم را کنار زده و فمینیسم را به جای نظرات انقلابی مارکسیسم در ارتباط با مسئله زنان و رفع ستم از آنان بنشانیم. در حالی که (از نظر "چریکها...") «هر فرد آگاه در زمینه جنبش زنان به خوبی می داند که در واقعیت، دانشی به نام "فمینیسم" وجود خارجی ندارد. آنچه که فمینیسم خوانده میشود، علم و دانش نیست، بلکه مجموعه ای از نظرات غیر علمی در ارتباط با مسأله زنان و ستم بر آنان، همراه با ارائه راه حل های تخیلی و غیر واقعی می باشد.»

۳ - تزه‌های حزب ما غیر مارکسیستی است و نظرات انگلس در کتاب «منشا خانواده مالکیت خصوصی و دولت» را تحریف کرده است.

۴ - حزب ما تقسیم کار «بر حسب "طبیعت" میان زن و مرد» را منشأ نابرابری (و یا حامل نطفه های نابرابری) می داند، نه مبارزه جهت نابودی جامعه طبقاتی برای رفع ستم از زنان؛ و مبارزه برای آنچه "بذر فرودستی اولیه زنان را در خود داشت"، (یعنی تقسیم کار "خودبخودی" و بر حسب "طبیعت" بین زن و مرد را) موضوع کار سیاسی خود در این زمینه قرار داده است.

#### کشف حقیقت؛ متد علمی!

اول اینرا بگوئیم که هدف اصلی تزه‌های پیشنهادی ارائه شده توسط حزب ما، معرفی اسناد، کتابها و مقالات مختلف مورد اتکا نبوده است. بلکه ارائه يك جمع بست اولیه تاریخی - انتقادی از خط و عملکرد غالب بر جنبش کمونیستی بین المللی - بویژه در قرن بیستم - بوده است. هدف ارائه يك چارچوبه اولیه تئوریکی بوده تا زمینه برای درک

عمیقتر از ستم بر زن فراهم آید. ۷ تر طرح شده بسیاری از دیدگاههای نادرست رایج و مسلط در میان کمونیستها را نسبت به مسئله زن به چالش می گیرد. (۳) این دیدگاههای نادرست تا کنون نتایج زیانباری برای جنبش کمونیستی بیار آورده است. پافشاری بر آنها فقط موجب عقب ماندگی بیشتر کمونیستها از تحولات زمانه خواهد شد و مانع از آن خواهد شد که کمونیستها به پیشاهنگ آینده بدل گردند.

البته نگارنده مقاله انتقادی، انتظار صحیح و عادلانه ای را طرح کرده و خواهان ارائه منابع تحقیقاتی قابل اتکا ما شده است. کسانی که بر سر مساله ی زنان حساسیت و جدیت بیشتری دارند و با تفکر و ادبیات سیاسی حزب ما مقداری آشنایی دارند، می توانند دریابند که چه منابع تئوریکی نقطه رجوع ما بوده اند. بطور مشخص می توان از دو کتاب مهم نام برد. کتابی به نام «از گامهای اولیه تا جهشهای بعدی - درباره ظهور انسان، سرچشمه ستم بر زن و راه رسیدن به رهایی» اثر آردی اسکای بریک (۴) و کتاب «نیمی از آسمان - درباره رهایی زنان در چین» اثر کلودی بورویل. (۵)

نویسنده کتاب اول کمونیست انقلابی و فارغ التحصیل رشته بیولوژی تکاملی است که تلاش کرده با تکیه بر داده های جدید علمی نگاهی دوباره به منشا ستم بر زن کند و کتاب «منشا خانواده...» انگلس را مورد بازبینی قرار دهد. کتاب دوم که نویسنده آن یک فمینیست فرانسوی است به بررسی تحولات انقلابی در زمینه رفع ستم بر زنان در چین سوسیالیستی زمان مائو اختصاص دارد. این کتاب درک عمیقتری از تبیین ستم بر زن و مبارزه علیه آن ارائه می دهد. با خواندن این کتاب خواننده در می یابد که چگونه کمونیستهای چینی با نقد تجربه شوروی سوسیالیستی - دوران لنین و استالین - به درک پیشرفته تر و رهاییبخش تری در این زمینه دست یافتند.

ما از این دو کتاب بسیار آموخته ایم. در عین اینکه تلاش کرده ایم به نسبت توان خود آثار گسترده ای که توسط شاخه های مختلف فمینیستی تولید شده را نیز مطالعه کنیم. یکی دیگر از کتابهای مهم در این زمینه کتاب «آدمخوار و ساحره - بدن و انباشت اولیه» اثر سیلویا فدرچی است. که نویسنده ی آن علیرغم برخی کمبودها و اشکالات در زمینه بکار بست متد ماتریالیسم تاریخی، تلاش دارد جایگاه ستم و استثمار زن را در اوان شکل گیری جامعه سرمایه داری تبیین کند. (۶)

اما برای کسی که پیشاپیش مهر بطلان بر هر نظریه و دانش فمینیستی زده، بجای حرکت از واقعیت ها، از ذهن بسته و دگم حرکت میکند، معرفی منابع چه اهمیتی دارد؟ از کسی که به این پیشنهادی مبتلاست که «آنچه که فمینیسم خوانده می شود مجموعه ای از نظرات غیر علمی است» (نقل از مقاله ی مورد بررسی) چگونه می توان انتظار قبول واقعیتهاى سخت زمینی را داشت؟

از دهه هفتاد میلادی تا کنون سالانه صدها کتاب و مقاله در زمینه ستم بر زن توسط شاخه های مختلف فمینیسم تولید شده و مرتب بر حجم آنها جهش وار افزوده می شود. فهرست آثار منتشر شده در ایران، تنها نوك کوه یخی است که بدنه عظیمش زیر آب پنهان است. کمتر کسی می توان جست که مدعی باشد همه این آثار را مطالعه کرده و بدتر از آن کمتر کسی را می توان یافت که نخوانده حکم ابطال ارزش علمی همه این آثار را با چنین قاطعیتی اعلام کرده باشد.

این احساس کسانی است که فکر می کنند بالای قله نشسته و نظاره گر همه امور هستند اما در واقعیت به غاری پناه برده اند. تفرعن در هر کاری موجب عقب ماندگی ذهنی و عملی می شود. بویژه در زمینه علم و پژوهشهای علمی. پیشرو کسی است که ذهن خود را به روی پدیده های نو و پدیده های نادیده شده باز می گذارد و همواره در جستجوی کشف حقایق علمی جدید است. فهم این مسائل، بشر را در رسیدن به رهایی کمک میکند. داشتن ذهنی آزاد، نهراسیدن از نتایج هر پژوهشی علمی اولین شرط پا به میدان گذاشتن برای کشف حقیقت است. چگونه می توان به آزادی دست یافت اگر حقیقت آزاد نباشد.

پایه ای ترین اصل علم، برخورد به جهان (و همچنین ایده ها) به همان صورتی که هست می باشد. نمی توان با تحریف نظرات دیگران بحث جدی به پیش برد. نگارنده مقاله با يك چرخش قلم «آگاهی و دانش فمینیستی» که ما بدان اشاره داریم را براحتی

به «علم فمینیسم» بدل می کند و بعد نتیجه گیریهای دلخواه را صورت می دهد. علم، علم است و هیچ پسوندی را نمی توان به آن وصل کرد - چه پسوند «فمینیستی» و چه پسوند «پرولتری» یا «طبقاتی» و از این قبیل. دانش یا آگاهی فمینیستی، دانش و آگاهی و یافته های مربوط به ستم بر زن، اشکال گوناگون این ستم در جامعه ی کنونی و در طول تاریخ، جایگاه آن در اقتصاد، سیاست، دین، آموزش، تبلیغات، فرهنگ، ادبیات و ... در هم پیچیدگی آن با ستم های طبقاتی و نژادی و ملی و غیره و راه های مبارزه با آن است.

بسیاری از این تولیدات علمی هستند به این معنا که واقعیات عینی را بدرستی منعکس می کنند و بسیاری نیستند. مثلا به کتاب آردی اسکای بریک رجوع کنید تا نقد او را به فمینیست های آب زیستانی و غیره ببینید. وظیفه ی کمونیست هاست که از این تولیدات فکری عظیم **نقادانه** بیاموزند یعنی با استفاده از متدولوژی علمی ماتریالیست دیالکتیکی جوانب درست را از جوانب نادرست جدا کنند. همان کاری که بطور مثال مارکس با تئوریهای آدام اسمیت و ریکاردو و هگل و فوئرباخ انجام داد.

بین دانش یا اشکال گوناگون کسب شناخت و آگاهی بشر - مانند هنر - با علم فرق است. البته اشکال دیگر از آگاهی روی علم تاثیر می گذارند. برای مثال نمی توان از تاثیرات فمینیسم بر تکامل علم پزشکی غافل بود. تا مدتها پزشکی تحت تاثیر دیدگاههای مرد سالارانه، بدن مرد را پایه تحلیل از بیماری و آزمایش های مختلف قرار می داد. در این زمینه حتی توجه خاص به بیماریهای زنانه نمی کرد. نگرش فمینیستی نه تنها این علم را تا حدی از روابط اجتماعی ستمگرانه و محدود کننده (در این زمینه مشخص) رها کرد بلکه موجب رشد و تکامل این علم در درك از بدن انسان بطور کلی شد.

مارکسیسم نیز به عنوان يك علم بر مبنای نفی دیگر اشکال آگاهی بوجود نیامد. بلکه از همان ابتدا حداکثر تلاش خود را برای فهم تمامی دانشها و تئوریهای علمی بکار برد؛ تلاش کرد حقایق علمی (علوم تجربی و علوم اجتماعی) گوناگون کشف شده توسط دانشمندان و متفکران رشته های مختلف را در بدنه ی تفکر خود قرار دهد و بر غنای خود بیفزاید. طبق گفته ی خود مارکس و انگلس کشف سلول، اختراع ماشین بخار و یا تئوری تکامل داروین موجب دگرگونی های عظیم انقلابی در تفکر آنان شد. چرا حقایق علمی تولید شده توسط فمینیست ها نمی تواند چنین جایگاهی در رابطه با تکامل تئوری های مارکسیستی داشته باشند؟ هرچند از چپ هایی که رویکرد التقاطی و هم زمان مذهب گونه به مارکسیسم دارند بعید بنظر می رسد این جنبه های پررنگ را در مارکسیسم (که خود مارکس و انگلس بسیار بر آنها تاکید داشتند) را دیده، درک و جذب کرده باشند.

کتاب «منشاء خانواده ...» تنها يك نمونه از برخورد مارکس و انگلس به استفاده از شناخت های تولید شده در زمانه خود بود. آنها بر مبنای اینکه چه کسی این حقایق (علمی یا اجتماعی) را فرموله و تدوین کرده، کاشف آن بورژوا یا پرولتر یا انقلابی و ضد انقلابی بوده بدانها برخورد نمی کردند. آنها بدرستی رابطه دیالکتیکی و حیاتی میان علمی که خود بنیان گذاشتند با دیگر دستاوردهای بشر را عمیقا درك کرده بودند و می دانستند که مارکسیسم بدون دربرگرفتن حقایق دیگر نمی تواند سرزندگی، تکامل و پویایی خود را حفظ کند. بعدها مائو تسه دون بدرستی رابطه میان مارکسیسم با دیگر اشکال آگاهی را بدرستی اینگونه فرموله کرد که «مارکسیسم حقایق علمی را دربر می گیرد اما جایگزین آنها نمی شود.»

اینکه امروزه کسانی یافت می شوند که ارزش دانش و نگرش فمینیستی را تحت عنوان «علم تقلبی فمینیسم» به کلی رد می کنند، بیشتر جهل مرکب خود را به نمایش در می آورند. کشف بسیاری از حقایق مربوط به مبارزات اجتماعی مرهون فمینیستهای آگاهی چون سیمون دوبوار بوده است. او بود که برای نخستین بار بر این حقیقت پایه ای انگشت نهاد که «زن، زن زاده نمی شود بلکه زن می شود» و زن بعنوان یک وضعیت اجتماعی، فرهنگی، زبانی و بطور کلی جنسیتی در برابر مرد با موقعیتی متفاوت روبروست. او بود که برای نخستین بار درك مردانه از «سوژه» در

فلسفه را به نقد کشید. زنان فمینیست از دهه ی ۱۹۷۰ به این سو با تحقیق و تفحص در زمینه های گوناگون فی المثل در ارتباط با نقش کار خانگی در روند تولید و باز تولید نظام سرمایه داری، بر غنای اقتصاد سیاسی افزوده اند. در ایران، هیچ جریانی به اندازه ی پروهشگران فمینیست مارکسیست استقرار پدرسالاری دینی و مضحکه ی «فمینیست های اسلامی» حکومتی را بطور مستدل و پیگیر افشا نکردند. آیا می توان این حقیقت را که «امر خصوصی امر سیاسی است» و فمینیستها بر آن پای فشردند را به کناری نهاد؟ حقیقتی که موجب ارتقا معیارهای روابط میان مرد و زن در جنبشهای اجتماعی گوناگون شد. آیا چنین حقایقی توسط کمونیستهای امروز به رسمیت شناخته خواهند شد و سنتز خواهند شد یا خیر؟ نفی حقایقی که توسط فمینیست ها کشف شده نه تنها پوششی است برای نفی ستم مرد بر زن، بلکه بیان برخورد مذهبی و دگماتیستی به مارکسیسم نیز هست.

و نکته آخر، علیرغم اینکه مدتهاست از ظهور شاخه های مختلف فمینیسم مانند فمینیسم لیبرال، رادیکال، مارکسیسم و غیره می گذرد، هنوز عده ای پیدا می شوند که همه را يك کاسه کرده و فمینیسم را به مقوله ای بورژوایی تقلیل می دهند. سؤال این است که این جان سختی معرفتی از برای چیست و تاریخ از چه فرهنگ سیاسی برخاسته است؟ چه نیروهایی تخم لق «فمینیسم یعنی انحراف بورژوایی» را بر زبان نیروهای چپ ایرانی شکانده اند؟ اگر چه این فرهنگ تا حدی ریشه در گذشته چپ جهانی - بویژه دوران انترناسیونال دوم و بخشا انترناسیونال سوم دارد. ( دورانی که چپ عمدتا با فمینیسم بورژوایی روبرو بوده است.) اما تاریخ این فرهنگ در میان نیروهای چپ جامعه ما توسط حزب توده فراگیر شده است.

حزب توده این کار را عمدتا با تکیه بر آثار رویزیونیستهای روسی به جامعه روشنفکری ایران سرایت داده است. این روسها بودند که در دایره المعارفهای خود واژه فمینیسم را برابر با جنبش بورژوایی قلمداد کردند. (۷) این تعریف تحت تاثیر گرایشات مردسالارانه ای بود که در جنبش کمونیستی بویژه پس از دهه سی میلادی رشد و گسترش یافت. گرایشی که توجیه گر عقبگردهای جامعه سوسیالیستی شوروی در زمینه برخورد به مسئله زنان بود. گرایشی که در دهه سی میلادی در شوروی به تبلیغ مادريت پرداخت، حق سقط جنین را ممنوع اعلام کرد، همجنسگرایی را جرم قلمداد کرد و تقریبا بسیاری از حقوقی را که انقلاب اکتبر برای رهایی زنان به رسمیت شناخته بود، به کنار نهاد.

بعدها این گرایش غلط در حزب کمونیست شوروی به يك خط آشکارا بورژوایی در زمینه زنان ارتقا یافت. این رویزیونیستهای شوروی بودند که همواره فمینیسم را به عنوان «انحرافی بورژوایی» معرفی می کردند. متأسفانه این فرهنگ یا «دانش سیاسی» در میان بخشی از چپها فراگیر شد و بی تفاوتی آنان را نسبت به جنبش زنان دامن زد و همچون چشم بندی مانع از دیدن حقایق توسط آنان شد.

البته رشد جنبش زنان در دهه شصت میلادی ضربه سختی بر این تفکر وارد آورد. کمونیستهایی که تحت رهبری مائو از رویزیونیسم خروشچفی بریدند، پیشتاز گسست از ایده های کهن در جنبش کمونیستی بودند. (۸) اما این واقعیتی است که کماکان اغلب کمونیستها - منجمله حزب کمونیست چین - در مجموع نظر مساعدی نسبت به جنبش فمینیستی غرب نداشتند و تلاشی برای نزدیکی و درگیر شدن با افکارشان نکردند. آنان بدین گونه خود و جامعه چین را از امتیازی که می توانست نقش موثرتری در زدودن افکار و ایده های سنتی ایفا کند محروم کردند. افکار و ایده های سنتی که نیروهای بورژوایی درون حزب و جامعه چین از آن طرفداری می کردند.

اینکه جریان «چریکها...» امروزه «یکه تاز مبارزه علیه فمینیسم به عنوان جنبشی بورژوایی» شده است، نشانه عدم گسست آنان از افکار و ایده های کهنه - مشخصا فرهنگ و دانش سیاسی - است که حزب توده در جامعه ما نزدیک به هفت دهه معرف آن بوده است. مقاومت در برابر افکار و ایده های نو در زمینه زنان، نشانه زمختی و سر سختی فرهنگ و افکار عقب افتاده ضد زن است که مدام در جامعه و جهان تولید و بازتولید می شود. یکی از اشکال بروز این فرهنگ در صفوف مبارزین این است که مدام

هشدار دهند که فمینیستها در حال تفرقه انداختن در صفوف مردم هستند و می خواهند علیه مردان مبارزه کنند نه سیستم. امری که از پایه عینی برخوردار نیست.

### حراست از ایده های کهن یا دفاع از نظرات انگلس؟

در نگاه اول به نظر می رسد که رجوع «چریکهای فدایی خلق ایران» و نویسندگی این مقاله به انگلس را باید به فال نیک گرفت. اما واقعیت آن است که این رجوعی است برای تبدیل آثار مارکسیستی به آموزه های دگم مذهبی. مشکل اینجاست کسانی در مقابله با ترزهای پیشنهادی ما پرچم انگلس را برافراشته اند که خط ایدئولوژیک سیاسی شان در زمینه زنان، هیچ خوردگی با مباحث انگلس ندارد.

برای نخستین بار در تاریخ، انگلس با تکیه بر یادداشتهای مارکس توانست تحلیل علمی در مورد یکی از پایه ای ترین شکافهای جامعه بشری را در کتاب «منشا خانواده...» ارائه دهد و آغاز گر خدمت عظیمی به درک انسان از علل انقیاد زن باشد. او چارچوبه اولیه ولی راهگشا و تعیین کننده ای برای تبیین این انقیاد و ستم جلو گذاشت. برای مثال انگلس نشان داد که شکل گیری ستم مرد بر زن مقارن بود با شکل گیری ستم طبقاتی، هیچ تقدم و تاخیری در این رابطه موجود نبود. ستم بر زن همزمان بود با ظهور مالکیت خصوصی بر ابزار تولید. او نشان داد که هر شیوه تولید، شکل متفاوتی از ستم بر زن را بار می آورد و شکل خانواده و روابط بین دو جنس توسط روابط تولیدی - اجتماعی هر دوره تاریخی رقم می خورد. او ثابت کرد که شکل گیری نهاد خانواده همراه بود با بردگی زن و در جامعه سرمایه داری زن به پرولتر مرد بدل شده است؛ و تنها با نابودی نهاد خانواده است که این بردگی از بین خواهد رفت و می توان به جامعه کمونیستی دست یافت.

از همین نکته آخر شروع کنیم. آیا «چریکها...» قبول دارند که در خانواده «مرد بورژوا است و زن پرولتر» و خانواده محلی است (یا فشرده روابط اجتماعی است) برای انقیاد زن؟ شك داریم. چرا که آنان نه تنها هیچ زمان در هیچ يك از آثار خود تاکید بر آن نکرده اند بلکه مدام علیه این حکم تبلیغ کرده اند.

«زن پرولتر مرد است» بیان شکافی بنیادین در جامعه است. این شکاف همه طبقات جامعه - منجمله طبقه کارگر - را نیز در بر می گیرد. مرد کارگر در خانه در برابر زن خانه همچون بورژوا عمل می کند و ستم روا می دارد. بدون به زیر کشیدن این رابطه نمی توان صحبت جدی از مبارزه علیه روابط بورژوایی در کل جامعه کرد. سرمایه داری این امتیاز را به مردان جامعه می دهد که از این شکاف و نابرابری سود برند، همین امتیاز و منفعت مادی است که مردان را به ستمگران خانگی بدل می کند. شکاف و تفرقه بین زن و مرد يك شکاف عینی است. این فمینیستها نیستند که این شکاف را بوجود آورده اند. آن ها این شکاف را نمی پوشانند بلکه عریانش می کنند. بسیاری از آنها با تکیه بر همان حکم پایه ای انگلس یعنی «زن پرولتر مرد است» ما را نسبت به این شکاف و تبیین جوانب گوناگون از آن آگاه می کنند و زنان را نسبت به اشکال گوناگون نابرابری و ستم برمی انگیزانند. اینکه هر يك از شاخه های فمینیستی چه راه حلهایی برای برطرف کردن این ستمها جلو می گذارند و تا چه حد این راه حلهای واقعی و عملی هستند، امر درجه دومی است و قطعاً مهر راه حلهای طبقاتی معین را بر خود دارند. اما این امر ذره ای از حقانیت شان- در زمینه افشای اشکال گوناگون ستم - نمی کاهد.

پیش از آنکه به نکته اصلی مقاله انتقادی (رابطه تقسیم کار طبیعی میان زن و مرد و شکل گیری ستم بر زن) و ربط آن به بحثهای انگلس بپردازیم لازم به تاکید است که باید نگاه تاریخی به اثر «منشا خانواده...» داشته باشیم. این اثر مانند هر اثر دیگر علمی علیرغم ژرف بینی های اساسی اش، مهر محدودیت ها و کم بینی های زمانه را بر خود دارد. بدون شك اگر امروزه انگلس می خواست آن کتاب را دوباره بنویسد، بر آخرین دستاوردهای علمی - تاریخی که در این زمینه تولید شده، تکیه می کرد؛ عمیقاً به نقدهای وارده گوش می داد؛ به پراتیک جنبش کمونیستی بویژه جوامع سوسیالیستی

در قرن بیستم در ارتباط با زنان و نقاط قوت و ضعف آن توجه می کرد و تلاش می کرد هم خطاهایی که در کتاب «منشا خانواده...» موجود است را اصلاح کند هم با استفاده از یافته های جدید، بر نقاط کور آن مقطع از شناخت بشری فایق آید و اثر تکامل یافته تری را تولید کند. برخورد مارکسیستها به آثار کلاسیک مانند برخورد مذهبیه ها به کتب مقدس نیست که هیچ اشتباهی در آنها نیست و برای همه دورانها صادق است.

بگذارید از چند محدودیت تاریخی آن زمان اسم ببریم. انگلس زمانی کتابش را به رشته تحریر در آورد که به گفته خودش تنها حدود ۲۰ سال از رشته ای به نام تاریخ خانواده می گذشت. تا قبل از آن چنین رشته ای موجود نبود. (۹) علوم انسان شناسی، فسیل شناسی و بیولوژی دوران آغازین خود را طی می کردند. از آن زمان تا کنون مواد خام زیادی انباشت شده که می تواند و باید مجددا مورد مطالعه و تحلیل قرار داد. "آردی اسکای بریک" جزو معدود تئوریسین هایی است که تلاش کرده در پرتو این مواد خام انباشت شده، کتاب انگلس را مورد بازبینی قرار دهد.

نهی خدمات انگلس خطای فاحشی است. اما کار کسانی که به معرفت گذشته قانع هستند و دنبال آن نیستند که آن معرفت را به جلو سوق دهند، به همان اندازه مهلك است. این دسته دارای فکری منجمد بوده و هیچ درکی از متد مارکسیستی ندارند. اگر انگلس همچون «چریکها...» به تحقیقات علمی روز خود نگاه می کرد و همه را «مجموعه از نظرات غیر علمی» تلقی می کرد، اثری به نام «منشا خانواده...» خلق نمی شد.

علاوه بر گسترش تحقیقات علمی در مورد دوران اولیه جوامع انسانی، کارکرد سرمایه داری در زمینه تولید و باز تولید ستم بر زن و تلاش پرولتاریا در چین و شوروی برای از بین بردن این ستم بر درک و دانش همگانی از مکانیسم های این ستم و جایگاهش در کل جامعه افزوده است. همه این موارد باید به بخشی از سنتز نوین از علم کمونیسم بدل شوند.

امروزه کسی نمی تواند از درک انگلس در مورد «اهمیت نقش ارث در شکل گیری نهاد خانواده و عملکرد اقتصادی این نهاد» دفاع کند. یا بر پایه چنین استدلالی روابط اجتماعی میان زن و مرد را در خانواده کارگری ایده آلیزه کند و مدعی عشق جنسی زن و شوهر در میان طبقات ستمکش به عنوان یک قاعده باشد. یا همچون انگلس همجنسگرایی را انحراف بداند. یا شرکت زن در «صنعت همگانی» را رهایی زن قلمداد کند. (۱۰) خطایی که بعدها دستاویز انحرافی قدرتمند در جنبش کمونیستی (بویژه در تجربه ساختمان سوسیالیسم در شوروی) شد. انحرافی که رهایی زن را به رهایی اقتصادی تقلیل داد.

### اهمیت تحلیل ماتریالیستی از رابطه میان دو نوع تولید!

این مارکس و انگلس بودند که برای نخستین بار پایه مادی روابط اجتماعی میان انسان ها را در کتاب «ایدئولوژی آلمانی» توضیح دادند. آنان گفتند، بقای جامعه ی بشری وابسته به تولیدات گوناگون است که مهمترین آنها تولید نیازهای مادی و تولید مثل است. هر دوی این تولیدات در چارچوب یکرشته روابط اجتماعی جریان می یابند. تقسیم کار برای انجام این تولیدات، بیان این روابط اجتماعی است. این روابط اجتماعی ازلی و ابدی نبوده بلکه در مقاطع گوناگون تاریخ بشر دستخوش تغییر شده است. انگلس در کتاب «منشا خانواده...» تلاش کرد تا رابطه دیالکتیکی بین این دو نوع از تولید و تناقضات و تضادهایش را نشان دهد. (۱۱)

او نشان داد که از دوره ظهور سلسله مراتب اجتماعی مبتنی بر مالکیت تا به امروز قوانین و مقررات اجتماعی حاکم بر روابط جنسی نه فقط ابزاری برای تضمین بازتولید افراد بلکه ابزاری برای باز تولید مناسبات مالکیت بوده است. انگلس در حد توان خود تلاش کرد نقش تقسیم کار طبیعی بر شکل گیری ستم بر زن را تحلیل کند. اینکه چگونه این تقسیم کار به تقسیم کارهای اجتماعی معین در جوامع اولیه پا داد و چگونه

راه برای شکل گیری طبقات باز شد. انگلس در کتابش نه تنها تاکید کرد که «نخستین تقسیم کار میان مرد و زن برای تولید مثل است.» بلکه ثابت کرد که «نخستین دوگانگی طبقاتی که در تاریخ پدید آمد همزمان است با تکامل دوگانگی میان مرد و زن در ازدواج تك همسری و نخستین ستم طبقاتی همزمان است با ستم جنس نر بر جنس ماده.»

البته انگلس فرصت و امکان آن را نیافت که درجات متفاوت جبر و اختیاری که زن و مرد در ارتباط با فرزندان داشتند را دقیق مورد بررسی قرار دهد و تاثیرات آن را بر شکل گیری دیگر تقسیمات کار اجتماعی و نقش این تقسیم کارها (و نقش متفاوت زن و مرد را) در انباشت مازاد اولیه بطرز همه جانبه ای نشان دهد.

نخستین تقسیم کارها که بر مبنای جنسیت صورت گرفت، قاعدتا ناموزونی معینی بین زن و مرد را در برداشته است. این ناموزونی ها بذر نابرابریهای اولیه را در دل خود داشتند. که بعدها همراه با ظهور تقسیمات طبقاتی، آن تقسیم کار اولیه (که بذر نابرابری در خود داشت) به پایه ای برای ستمگری همه جانبه و منظم بر زنان تبدیل شد. دقیقتر بگویم اگر جامعه ی طبقاتی شکل نمی گرفت، بیولوژی زن پایه ای برای تحت ستم قرار گرفتن وی نمی شد. ولی شد. هر بذری برای اینکه بیار نشیند نیازمند شرایط معینی است. بسیارمواقع بذرها می توانند هرگز بیار نشینند. سر نوشت زن به دلیل بیولوژی اش از قبل تعیین شده نبود، عوامل دیگری بجز نقش مشخص زنان در بازتولید انسان لازم بود تا ستم بر زن ظهور کند.

منتقدین ما را متهم می کنند که حزب ما «مبارزه برای آنچه " بذر فرودستی اولیه زنان را در خود داشت" را موضوع کار سیاسی خود قرار داده است.» چنین تحریفاتی فقط نشانه سبک کار غلط و عدم رعایت اسلوب علمی در بحث و جدل جدی است. هر کسی با نگاهی کوتاه به مجموعه ترزهای پیشنهادی ما می تواند دریابد که خط پایه ای حزب ما چیست.

قبل از اینکه به اهمیت بحث «بذر نابرابریهای اولیه» پردازیم لازم به اشاره است که «چریکها...» حتی در سطحی که انگلس به نقش این نابرابریها و رابطه دیالکتیکی بین دو نوع تولید پرداخته، باور ندارند. از لابلای تمام نقل قولهایی که آنان از انگلس در نقد نظرات ما آورده اند، می توان نحوه نگاه شان به رابطه بین این دو نوع تولید را فهمید. تقریبا همه این نقل قولها به جنبه ای می پردازند که انگلس در جهت اثبات تابعیت تولید مثل از تولید نیازهای مادی می آورد. حال آنکه انگلس در سراسر کتابش تلاش کرده رابطه دیالکتیکی میان ایندو، تضادها و تناقضات میان آنها و پروسه تاریخی تاثیر گذاری شان بر یکدیگر را (و نه یکی بر دیگری را) مورد بررسی علمی قرار دهد. همانطور که گفتیم هر دوی این تولیدات «اجتماعی» اند زیرا در چارچوب روابط اجتماعی معینی جریان می یابند و لحظات گوناگون از روابط اجتماعی میان انسان هایند.

معروف است که دگماتیستها مانند مذهبی ها زمانی که سراغ کتب مقدس خود می روند بدترین آیه ها را بیرون می کشند. این شامل نویسندگان منتقد ما نیز شده است. او از انگلس نقل می کند که «کار "طایقت فرسای زنان" با تفوق زنان بر مردان تضادی ندارد و خانه کمونیستی، بنیان مادی تفوق زن است، که عموما در زمانهای اولیه بوجود آمد.» (۱۲) زمان برد تا روشن شود که پدرسالاری آنتی تر مادر سالاری نبوده است. پدیده ای به نام مادر سالاری موجود نبود. مادر تباری رابطه ی مادرسالارانه نبود. در جوامع اولیه فرزندان تنها از طریق مادر شناخته می شدند. این نشانه ی تفوق یا برتری یا اعمال قدرت زن بر مرد نبود. مفاهیمی چون برتری و اعمال قدرت (و «برابری» و «آزادی» که منتقد ما بی جا استفاده می کند) محصول جوامع طبقاتی بوده اند و محلی از اعراب در دوره مادر تباری نداشتند. این یکی دیگر از محدودیتهای کتاب «منشا خانواده...» است.

**اهمیت بحث "بذر نابرابریهای اولیه" در چیست؟**

کسانی که به ماتریالیسم مکانیکی آغشته اند بحث "بذر نابرابری های اولیه" را درک نمی کنند. عموماً نتیجه گیری شان از این بحث آن است که «پس بیولوژی عامل تعیین کننده است!» نقد «چریکها...» انعکاسی از چنین برداشت مکانیکی است. از نظر آنان «کسی که معتقد است تولید مثل از طرف زن باعث فرودستی زنان شده و "بذر فرودستی اولیه زنان را در خود داشت"، اصولاً باید برای از بین بردن فرودستی زنان، حمل کننده بذرهای اولیه آن، یعنی نقش زن در حمل جنین در رحم، دنیا آوردن آن و تغذیه دوران اولیه زندگی کودک را متوقف کند.»

این تفکری است در سطح این درک ابتدایی که «خط راست کوتاه ترین فاصله ی دو نقطه است». آیا از این مکانیکی تر می توان به روابط اجتماعی پیچیده و چند لایه برخورد کرد؟

اولاً، ما از این واقعیت نتیجه نمی گیریم که ستم بر زن با توقف زایمان حل می شود. آنچه زایمان را تبدیل بازتولید کننده ی ستم بر زن می کند، شرایط تولید آن است. شرایط تولید، آن روابط اجتماعی که چارچوبه ی یک تولید را تشکیل می دهد. تقسیم کار اجتماعی برای تولید معیشت نیز به خودی خود ستم گری را باز تولید نمی کند. تقسیم کار در چارچوب روابط اجتماعی معینی تبدیل به تقسیم کار ستم گرانه می شود. ثانیاً، رابطه ای میان واکنش ستم دیدگان و تئوری های مربوط به ستم دیدگی آنان موجود است. آیا مبارزه ی دیرینه و جهانی زنان برای توقف بارداری و خواست آزادی سقط جنین چیزی به شما می گوید؟ آیا این واکنش انسانی در افکار شما تاثیری می گذارد و شما را به فکر وا می دارد؟ یا اینکه از نظر شما این واکنشی «انحرافی» است؟ آیا رواج «رحم اجاره ای» به شما در زمینه ی استفاده ی نظام طبقاتی از «طبیعت زن» جهت بهره کشی از او، چیزی می گوید؟ (۱۲)

ثالثاً، آیا شما معتقد به نقش ابدی زن در تولید مثل هستید؟ آیا در ذهن شما نمی گنجد که روزی انسان بر این عقب ماندگی فائق آید و نسل انسان از طریق رحم زن تولید نشود؟ یا اینکه این تصور در نظام فکری شما «کفر» است؟ آیا به اعتقاد شما چنین تصور یا آرزویی که کاملاً با واقعیت های زمینی ارتباط دارد، در تضاد با «مبارزه طبقاتی» است؟

بگذارید رُک و صریح بگوئیم هر مبارزی که در این زمینه ها جسورانه و وسیع فکر نکند، سرانجام محکوم خواهد شد که نظم موجود را ابدی تصور کند.

اهمیت بحث «بذر نابرابری های اولیه» در دو نکته اساسی است. یکم لازم است که کمونیستها همواره به درک علمی از پدیده ها و جهان مادی دست یابند و امور را همه جانبه تر و ماتریالیستی دیالکتیکی تر تبیین کنند. جنبش کمونیستی نیازمند مفهوم سازی بیشتر در رابطه با ستم مرد بر زن است. ستم مرد بر زن و مسئله تولید مثل توسط زن، امر پیچیده ای است و مدام با دیگر روابط ستمگرانه و استثمارگرانه تداخل می کند. نهاد خانواده (که یکی از وظایف پایه ای اش تنظیم تولید مثل است) در جوامع مختلف شکلهای مختلف به خود گرفته است. ولی همواره «محل» اعمال سلطه مرد بر زن بوده و هست. شرط تغییر یک پدیده، نیازمند شناخت همه جانبه از محرکهای اساسی است که آن پدیده را شکل می دهد.

دوم، طرح ابدی نبودن تولید مثل توسط زنان، چالش فکری تحریک آمیزی برای مقابله با تئوری «طبیعت بشر» به عنوان رکن اساسی جهان بینی بورژوازی و دینی است. بدون به زیر سؤال کشیدن «نقش طبیعی زن» نمی توان با انواع و اقسام تفکرات ارتجاعی از نوع بنیادگرایان مذهبی یا فاشیستی مقابله کرد. جریاناتی که نقش "خدادادی و طبیعی زن" بخش مهمی از تفکرشان است. نکته آن است که ساختار بیولوژیک تقدیر نیست و عوض خواهد شد. جنبش کمونیستی نمی تواند و نباید از بحث های پیرامون جنسیت و «نقش طبیعی زن» دوری جوید.

در دورانی که مارکس و انگلس به مسئله ی ستم بر زن پرداختند حتی تصور اینکه زمانی بشر امکان آنرا خواهد یافت که تولید مثل از دوش زنان برداشته شود، غیر ممکن بود. گسست همه جانبه از تفکر «امر طبیعی» در زمینه تولید مثل بسیار مشکل بود. در

صورتی که امروز در همین سرمایه داری به اشکال مختلف این مسئله مورد خطاب قرار گرفته است. مسلماً جامعه سوسیالیستی جدی تر و قاطعانه تر برای این مسئله راه حل جستجو خواهد کرد. روشن است که شرط گذر به جامعه کمونیستی برداشتن وظیفه تولید مثل از دوش زنان نیست. بشر با امکانات کنونی که بدست آورده از طریق اجتماعی کردن بسیاری از وظایف مربوط به نگهداری فرزند و تغییر افکار مردم می تواند ستم بر زن را از میان برد. اما مسئله تولید مثل توسط زن، کماکان بیان عقب ماندگی بشر است که روزی باید بر آن فایق آید. شکل گیری هسته خانواده به درجات زیادی به این نوع تولید مثل ربط دارد. به این مسئله نمی توان کم بهایی داد. باید درك علمی از این مسایل داشت. روشن است که وظیفه ی احزاب کمونیست شرکت در آزمون های علمی برای حل این مشکل نیست. اما این عرصه ای است که کمونیستها باید در مورد آن فکر کنند و نظر داشته باشند زیرا این ها مسائلی هستند که حصارهای شناخت بشر را بر می دارند و بر شکل گیری افکار اجتماعی تاثیر دارند. کافیس کتاب «دیالکتیک طبیعت» نوشته ی انگلس را بخوانید تا این را بفهمید. در هر حال روزی بشر در حیطه آزمونهای علمی به این هم دست خواهد یافت. حتی ممکنست تا قبل از رسیدن به جامعه کمونیستی نیر این مسئله حل شود.

زمانی لنین در افشای ماهیت ستمگرانه کار خانگی بر تکرار و یکنواختی اش و نقش محدود کننده و خرفت کننده آن انگشت نهاد. آیا تولید مثل از این خصوصیات مبری است؟ منظور فقط ۹ ماه بارداری (فرضا سه بار در طول عمر يك زن) نیست. منظور کل تفکر در مورد نقش زن (و آماده شدن یا غرق شدن ذهنی زنان در این کار ویژه از زمانی که خود را می شناسند تا وقتی که بچه داری می کنند) است. فکر مادريت و مادر شدن تا زمان ازدواج. فکر نگهداری و مراقبت از فرزند در سنين مختلف بعد از ازدواج، همه جوانبی از این يك نواختی و محدودکنندگی را در خود دارد.

مهم درك این مسئله ماتریالیستی است که موقعیت بیولوژیک زن در جامعه طبقاتی به مبنای تقسیم کاری بدل شده است که زن مجبور به تبعیت برده وار از آن است. مسلماً زمانی که این تبعیت برده وار از بین رود، زن هر طور که بخواهد بچه دار خواهد شد. همانطور که هر کس اوقاتش را هر گونه که خواست می گذارند و از تقسیم کارهای اجتماعی برده وار تبعیت نمی کند. عدم تبعیت برده وار از تقسیم کار از جمله شاخص های اصلی جامعه کمونیستی است که مارکس بر آن انگشت نهاد.

بی جهت نیست که تاریخا یکی از نشانه های زنانی که آزادی خود را می طلبند، دوری جستن از بچه دار شدن است. یا در جوامع اروپایی اغلب زنان تمایلی ندارند در دوره جوانی بچه دار شوند. اريك هابسبام در تحقیقات خود در مورد موقعیت زنان در قرن نوزدهم بر نکات مهمی انگشت گذاشته است. او می گوید در کنار تحولات اقتصادی اجتماعی عمیقی که اروپا از سرگذراند و موجب تغییر ساختار خانواده شد و از نیاز به خانواده پرجمعیت دهقانی کاسته شد، رواج شعار فرزند کمتر در میان زنان شهری فرانسه، خود یکی از مولفه های مهم برای شکل گیری ایده آزادی زن بود. (۱۴) در دهه ۶۰ میلادی نیز بی شك رشد تحولات فناورانه در جلوگیری از بارداری ناخواسته نقش موثری در رهایی زنان از سنتهای خانوادگی و روابط جنسیتی سنتی داشت. به این واقعیات نباید بهای کمی داد.

### **کمونیسم، بازگشت به دوران کمونهای اولیه نیست!**

اغلب کمونیستها با این انگیزه که نشان دهند تاریخ جوامع همواره تاریخ جامعه طبقاتی نبوده، به تجربه کمونهای اولیه رجوع می کنند. در جریان این قیاس برخی مواقع کمونهای اولیه بیش از اندازه ایده آلیزه می شود. ایده آلیزه کردن کمونهای اولیه مانع از آن می شود که بر پیچیدگی های واقعی جهان امروز و پیچیدگی های فرآیند انقلاب سوسیالیستی و گذار از عصر سرمایه داری به کمونیسم پرتو افکنده شود. یکی از این پیچیدگی ها، موقعیت کیفیتا متفاوت زن در دنیای امروز با دورانهای اولیه بشر است. جامعه کمونیستی آینده تکرار کمونهای اولیه نیست. قرار نیست زن به موقعیتی که در

دوران کمون اولیه داشته باز گردد و به اصطلاح «ارج و قرب تاریخی» که داشته به او بازگردانده شود.

به يك نمونه از این ایده آلیزه کردنها توسط «چریکها...» بپردازیم:  
«بنا بر قوانین تکامل و قانون بقای نسل، زندگی جمعی طبیعی انسان در جوامع بی طبقه، مبتنی بر نیاز فرد به جمع و نیاز جمع به فرد، و مبتنی بر برابری و آزادی همه افراد بوده ... در آن جوامع هیچ دلیل و عامل مادی برای نابرابری و ستم وجود نداشت. نه تنها زنان و مردان هیچ دلیلی برای ستم بر یکدیگر نداشتند و سودی از آن نمی بردند، بلکه بطور غریزی (غریزه ای که بطور طبیعی و در نتیجه قوانین تکامل و زندگی اجتماعی نصیب انسانهای ماقبل جوامع طبقاتی شده بود) از ستم و خشونت که بزرگترین خطر برای بقای نسل آنها بود، دوری می جستند. هر نوع ستم و خشونت و عدم اتحاد، و حتی زندگی فردی و دوری از زندگی متحدانه جمعی، ادامه زندگی انسان اولیه را که دائماً در معرض خطرات طبیعی بود و با دشواری فراوان برای بقای نسل خود تلاش می کرد، به خطر می انداخت.» (همانجا - تاکید از ماست).  
این غیر علمی ترین تصویر از شکل گیری «جامعه» (یعنی گردهمائی انسان ها و تقسیم کار برای تولید و بازتولید بقای خود) و مشخصاً کمونهای اولیه است. برای اولین بار است که یک مدعی مارکسیسم خصلت کمونی جوامع اولیه را به قوانین تکامل طبیعی ربط می دهد. منتقد ما که از ایجاد هر گونه اتصالی (حتا اتصال «بذر وار») میان بیولوژی و شکل گیری روابط اجتماعی جنسیتی چشمگین بود یکباره «قانون تکامل طبیعی» را زیر بنای تحلیل از جامعه ی کمونی می کند! قانون تکاملی که ناظر تکامل موجودات زنده و مشخصاً تکامل انسان از اجداد حیوانش است. «زندگی جمعی طبیعی انسان» یعنی چه؟ زندگی جمعی انسان، اجتماعی است. یعنی بر پایه ی برقراری روابط تقسیم کار است.

منتقد ما برای نخستین بار در تاریخ کشف می کند که اصل «تنازع بقا» در تکامل طبیعی همان «قانون بقای نسل» است. طبق صلاح دید این «کاشف بزرگ»، روابط اجتماعی به غریزه تقلیل داده می شود و عامل غریزه مسبب دوری جستن از ستم و خشونت قلمداد می شود و حتی بدتر از آن قوانین زندگی اجتماعی طی پروسه ای بدل به غریزه می شود. در حالیکه تمایز یا شکاف بزرگ انسان از اجداد حیوانش در شکل گیری شعور است. به همین دلیل می تواند طرح اجتماعی بریزد. می تواند پرواز کند. می تواند بارداری را متوقف کند و ....

نویسنده مانند اغلب کسانی که کمون های اولیه را ایده آلیزه می کنند، چشم بر يك شکاف آنتاگونیستی و پایه ای موجود در آن جوامع می بندند. بین جوامع گوناگون کمونهای اولیه همواره بر سر سرزمین و منابع درگیری بود. این آنتاگونیسم از هیچ خصلت طبقاتی برخوردار نبود، انسانها جانورانی را که زندگی و منابع شان را به خطر می افکندند می کشتند. به همین دلیل انسانهای دیگر را نیز به قتل می رساندند. تنها زمانی که مازاد تولید شکل گرفت - یعنی هر فرد می توانست اضافه تر بر نیازهایش تولید کند - این درگیریها مبنای به اسارت گرفتن برده شد. تا قبل از شکل گیری مازاد و طبقات در هر يك از جوامع اولیه، روابطه بین آنها خوش و خرم نبود و آنگونه که نویسنده سطور فوق قلمداد می کند بشریت (در کل) عاری از خشونت و سرشار از اتحاد نبود. بهتر است گفته شود آنچه که مهر غریزه را بر خود داشت زمینه ساز شکافهای بعدی شد. سؤال این نیست که بشر چقدر امکان دوری جستن از مسیر بعدی تکامل را داشت یا خیر، مسئله این است که در عمل واقعیت تاریخی اینگونه به پیش رفت. انسان کمون اولیه در اسارت طبیعت بود، جبر جنبه اصلی زندگی اش را تشکیل می داد و از این زاویه تقریباً از هیچ گونه آزادی برخوردار نبود. بشر اولیه امکان آن را نداشت که آگاهانه و داوطلبانه زندگی خود را انتخاب کند و جامعه را تغییر دهد. این فرق اساسی بین کمون اولیه با جامعه کمونیستی آینده است که اساساً پدیده ای جهانی است.

بواقع، نفی "بذر نابرابریهای اولیه میان زن و مرد" نیز شکل دیگری از ندیدن شکافهای موجود در جوامع اولیه است که با ظهور طبقات تبدیل به تمایزات و سلسله مراتب ستم گرانه شد. موقعیت متفاوت زن و مرد در حیات آن جوامع حتی در شکل

گیری اولیه مازاد نقش متفاوتی ایفا کرد. برای مثال همین واقعیت که نوزادان برای مایحتاج اساسی خود طی يك دوره زمانی نسبتاً طولانی به شیر مادر به عنوان غذای اصلی وابسته بودند. به قول "آردی اسکای بريك" این نوع نیاز به احتمال قوی محرك اولیه اسلاف نخستین ما برای یافتن طرق جمع آوری و انبار کردن نباتات خوراکی بوده است. این فعالیتها در مقطعی نقش تعیین کننده ای در ایجاد انباشت اولیه مازاد بازی کرد و جامعه را از محدودیتهای بقای تنگدستانه رها کرد؛ و در نهایت راه را برای تکامل بیشتر تقسیم کار و نیروهای مولده گشود. همه این موضوعات یاری رسان ما در درك ماتریالیستی تر از نقش شکاف جنسیتی در جامعه و چگونگی تغییر آن است.

تاکید اصلی ترهای ما این است که جنبش کمونیستی نیازمند تبیین اقتصاد سیاسی ستم بر زن است. همانگونه که بسیاری از اقتصاددانان مارکسیست به تبیین شکاف میان ملل ستمگر و ملل ستمدیده در انباشت سرمایه می پردازند، در این زمینه نیز باید چنین کاری صورت گیرد. بویژه آنکه تقسیم کار میان زن و مرد نقش مهمی در انباشت و تقسیم ثروت در همه جوامع بخصوص در سرمایه داری ایفا کرد. سرمایه داری زن را بدل به پرولتاریای مرد کرد. نیروی کار مرد را آزاد کرد اما نیروی کار زن را به شکل درگیر شدن زن در کار خانگی بدرجات زیادی وابسته به مرد کرد، هنوز این وابستگی ادامه دارد و نقش مهمی در انباشت سرمایه ایفا می کند. برای مثال در کشوری مانند سوئد ساعات کاری که زنان در خانه انجام می دهند حدود ۲۲۴۰ میلیون ساعت است که نزدیک به دو برابر ساعات کار تخصیص داده شده (معادل ۱۲۹۰ میلیون ساعت کار) در صنایع این کشور است. (۱۵) یا در ایران طبق يك برآورد اولیه سهم کار زنان خانه دار در تولید ناخالص ملی نزدیک به ۱۷ درصد می باشد. (۱۶)

حتی زمانی که زنان پا به عرصه تولید می گذارند و درگیر نظام کار مزدی می شوند، در حیطه سازماندهی اجتماعی کار در پله های پائین تر قرار می گیرند و ما شاهد شکاف و انشقاق جدی در طبقه کارگر هستیم. این تفاوت در میزان دستمزد، نوع کار، زمان کار و کارهای پاره وقت خود را نشان می دهد. بخشی از این تفاوتها دقیقاً به خاطر درگیر بودن زنان در انجام وظایف دیگری مانند تولید مثل، نگهداری از فرزند و افراد کهنسال خانواده و کار خانگی است. وظایفی که موقعیت شان را به عنوان پرولتر مرد تثبیت می کند.

اگر چه مارکس در کتاب سرمایه پایه های اساسی نظام سرمایه داری را تحلیل کرد اما به این قبیل موضوعات نپرداخت. تبیین مارکسیستی از اقتصاد سیاسی ستم بر زن نقش تعیین کننده ای دارد تا بتوانیم با این ستم در کلیه اشکالی که تولید و باز تولید می شود مقابله کنیم؛ و بدانیم که جامعه آینده را چگونه سازمان دهیم که در آن گام بگام این نابرابریها و پایه های عینی ستم بر زن محدود شود و نهایتاً از میان برداشته شوند.

بطور مسلم نقش، تاثیر و کارکرد «بذر نابرابریهای اولیه» در جامعه سوسیالیستی پیشرفته یا کمونیستی همانند کمونهای اولیه نخواهد بود. تحول در روابط اجتماعی و ایده ها مانع از آن خواهد شد که این بذر آنگونه که در جریان گذر از جامعه بی طبقه به جوامع طبقاتی ببار نشست، عمل کند. اما بدون درك تئوریک همه جانبه از جوانب گوناگون نابرابریهای میان زن و مرد نمی توان آگاهانه و داوطلبانه خود و جهان را تغییر داد.

### **مارکسیسم علت و معلولی یا مارکسیسم عامیانه!**

علت نفی تمام بررسی های علمی طی ۱۵۰ ساله گذشته و نفی کلیه واقعیت های تاریخی کشف شده در زمینه انقیاد زن توسط «چریکها...» از آن روست که بگویند: «منشأ همه نابرابری ها و ستم ها (منجمله ستم بر زن)، ظهور مالکیت خصوصی و بوجود آمدن جامعه برده داری می باشد که اولین شکل جامعه طبقاتی هم بود. از این روست که انگلس معتقد بود که برای نابودی ستم جنسیتی (و همه انواع دیگر ستم ها و نابرابری ها) در اساس، جامعه طبقاتی باید از بین برود.» ظاهراً این جملات تأکیدی

دوباره بر بحثهای انگلس است. اما این تاکید امروزه بیشتر بکارعامیانه کردن مارکسیسم می آید تا پاسخ مشخص به چگونگی حل ستم جنسیتی و تداخلش با راه حل‌های طبقاتی گوناگون. درک عامیانه و رایج بسیاری از نیروهای چپ این بوده که با حل ستم طبقاتی بطور خودبخودی ستم بر زن نیز حل خواهد شد. این درک تاریخی متعلق به روزیونیست‌های روسی و پیروان ایرانی اش یعنی حزب توده بوده است. این میراث روزیونیستی را باید قاطعانه بدور افکند. علیرغم گسستی که حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو در این زمینه انجام داد، این گسست در جنبش کمونیستی ایران فراگیر نشد. حزب کمونیست چین در جریان ساختمان سوسیالیسم و تکیه بر درس‌های مثبت و منفی شوروی سوسیالیستی دریافت که نمی توان رفع ستم بر زنان را به رفع ستم بر طبقات واگذار کرد. این دو پدیده در هم تنیده اند و از همان آغاز حل مسئله زنان به عنوان پدیده ای مشخص و لحظه ای خاص از مبارزه علیه جامعه ی طبقاتی نیازمند برخورد آگاهانه است. بدون دامن زدن به آگاهی در مورد ضرورت رهایی زن، بدون محدود کردن مدام نابرابری میان زن و مرد و اجتماعی کردن امور مربوط به خانواده نمی توان از جهت گیری جامعه سوسیالیستی به سمت کمونیسم سخنی به میان آورد. برای همین مائو بارها تاکید کرد که «تازمانی که يك زن در دنیا تحت ستم باشد، کسی آزاد نیست» و در رابطه با پیشرفت بیشتر جامعه سوسیالیستی بر انقلاب فرهنگی در زمینه خاص زنان انگشت نهاد.

مجموعه تزه‌های پیشنهادی ما تئوریزه کردن این تجربه پیشرفته ی کمونیستی و پیشتر رفتن است.

زمانی که انحرافات در زمینه بر خورد به مسئله زنان و کم بهایی به این نیروی اجتماعی در مبارزه طبقاتی بیداد می کند، کسانی پیدا شوند و مدام تکرار کنند «برای از بین رفتن ستم جنسیتی منتظر از بین رفتن جامعه طبقاتی» باشید. کارشان حکم همان کسی را دارد که به قول لنین «در کتاب چه باید کرد؟» هنگام تشیع جنازه به تشیع کنندگان می گفت خدا به کارتان برکت دهد.

نسبت دادن چنین حکمی حتی به انگلس روا نیست. انگلس يك ماتریالیست دیالکتیسیست بود. تمام تلاشش در بررسی واقعیات چند لایه این بود که مسایل پیچیده را ساده نکند و آنها را به يك علت فراگیر و يك دست کاهش ندهد. این متدولوژی بود که در سراسر کتاب «منشاء خانواده ...» به چشم می آید. تنها عده ای روزیونیست یا دگماتیست می توانند از این کتاب چنین نتایج زمختی گیرند و بر طرف کردن همه ستمها را به بر طرف کردن ستم طبقاتی حواله دهند. این، آن متد تقلیل گرایانه ای است که حزب ما تحت عنوان «ستم جنسیتی معلول ستم طبقاتی نیست» به چالش گرفته است. با تفکر «علت که بر طرف شود، معلول نیز تکلیفش مشخص خواهد شد» نمی توان واقعیتها و پروسه تغییر آنها را بازشناخت و توضیح داد. این متد و تفکر موجب عقب ماندگی مغرط جنبش کمونیستی در زمینه زنان شده است. این تفکر موجب فلج شدن ذهن بسیاری از کمونیستها شده است.

همانگونه که در تزه‌های پیشنهادی و مقاله اقتصاد سیاسی ستم بر زن تاکید کردیم، نه می توان مسئله جنسیتی را يك اثر جانبی روابط استثمارگری میان کارگر و سرمایه دار تقلیل داد و نه اعلام کرد که با حل مسئله طبقاتی این مسئله نیز اتومات حل خواهد شد. مسئله جنسیت و طبقه به شکل تنگاتنگی در هم تنیده شده اند؛ یکی بدون دیگری موجود نیست. از بین رفتن یکی منوط به از بین رفتن آن دیگری است. قریب صد سال است که جنبش کمونیستی انقلابی دریافت که: «اگر رهایی زنان بدون کمونیسم قابل تصور نباشد، کمونیسم نیز بدون رهایی زنان قابل تصور نیست.» (۱۷) این حقیقت را باید دوباره در دست گرفت. این است جدل اساسی میان ما با جریاناتی مانند «چریکهای فدایی خلق ایران» در زمینه مسئله زنان که هنوز از دیدگاههای سنتی و محافظه کارانه در این زمینه گسست نکرده اند.

**حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائونیست)**

تارنما: [www.sarbedaran.org](http://www.sarbedaran.org)

پست الکترونیکی: [haghighat@sarbedaran.org](mailto:haghighat@sarbedaran.org)

## منابع و توضیحات:

۱- رجوع شود به نشریه پیام فدایی شماره ۱۲۸، آذر ۱۳۸۹  
«تزه‌های پیشنهادی حزب ما برای نوسازی جنبش کمونیستی در زمینه زنان» به‌مراه مقاله ای به نام «اقتصاد سیاسی ستم بر زن» نخستین بار در نشریه حقیقت شماره ۳۹، اسفند ۱۳۸۶ به چاپ رسیده است. ایندو مقاله به‌مراه مجموعه مقاله های دیگر اخیرا در کتابی به نام «کمونیسم و مساله زنان، جهت گیریهای نوین» باز تکثیر شده اند.

۲ - رجوع شود به مصاحبه اخیر تلویزیون کومله با رفیق اشرف دهقانی برنامه ی افق برابری. گفتگو با رفیق اشرف دهقانی پیرامون جنبش رهائی زن و نقش گرایش سوسیالیستی به تاریخ ۲۰۱۰/۱۰/۷. آماج اصلی این مصاحبه را فمینیستها تشکیل می دهند. همچنین رجوع شود به پیام اشرف دهقانی به مناسبت هشت مارس ۲۰۰۶ و نقد آن توسط امید بهرنک. این نقد در مجموعه ای به نام «جنبش کمونیستی و مساله زن، تجربه ها و نقدها» اخیرا تجدید چاپ شده است.

۳- این هفت تز از اینقرارند: « ستم جنسیتی معلول ستم طبقاتی نیست»؛ «تولید فقط تولید وسایل معاش نیست»؛ «طبقه کارگر مرد نیست»؛ «سرمایه داری بدون استثمار زن قادر به تولید و بازتولید خود نیست»؛ «مسئله زنان يك مساله بورژوازی نیست»؛ «مساله زنان يك مساله فرمیستی نیست»؛ «تنها راه رهایی زنان سوسیالیسم است اما!» جا داشت که «چریکهای فدایی خلق» نظرات خود را در مورد دیگر تزه‌های ما می دادند تا بهتر به خط و افکارشان پی می بردیم.

۴ - آردی اسکای بريك از فعالین حزب کمونیست انقلابی آمریکاست. او در زمینه تاریخ تکامل و تاریخ هنر نیز کتابهای مهمی به چاپ رسانده است. کتاب "گامهای اولیه؛ جهشهای بعدی" برای نخستین بار در سال ۱۹۸۴ میلادی توسط انتشارات بنر در شیکاگو به چاپ رسیده است. بخشهایی از این کتاب در شماره های اولیه نشریه «هشت مارس» ارگان سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) توسط مریم جزایری به فارسی ترجمه شده است. قابل توجه است که این کتاب نقش مهمی در بازسازی ایدئولوژیک سیاسی اتحادیه کمونیستهای ایران(سربداران) در زمینه زنان ایفا کرده است.

۵ - برای دسترسی به ترجمه فارسی کتاب «نیمی از آسمان» به سایت سربداران - بخش کتابخانه - رجوع کنید. این کتاب در سال ۱۹۷۳ میلادی به زبان فرانسه منتشر شد. در سال ۱۹۹۹ توسط منیر امیری به فارسی برگردانده شد.

۶ - رجوع کنید به معرفی کتاب «آدمخوار و ساحره» در همین شماره حقیقت.

"-Feminism," The Great Soviet Encyclopedia, Volume 27, 1981, p. 142  
دائرة المعارف بزرگ شوروی «فمینیسم» را در سه پاراگراف اینگونه تعریف میکند که خلاصه اش از این قرار است:

فمینیسم، جنبش زنان برای بدست آوردن حقوق برابر با مردها در جامعه ی بورژوازی [است]. [فمینیسم] در قرن ۱۸ پیدا شد ابتدا در آمریکای شمالی در دوران جنگ استقلال (۱۷۷۵-۱۷۸۳) و بعد در فرانسه در طی انقلاب فرانسه... سازمانهای فمینیست معمولاً به مسائل مبرم روز نمی پردازند و فعالیت خود را به رهائی زنان محدود میکنند.

در این تعریف فمینیسم با فمینیسم لیبرالی اشتباه شده و حتی منشا آن را هم اشتباه فهمیده اند. اول باری که مسئله فرودستی زنان به شکل مسله ی «حقوق» rights در فکر و تئوری ارائه شد توسط مری ولستنکرافت انگلیسی در ۱۷۹۲ بود (کتاب Vindication of the Rights of Women) در کمینترن فمینیسم به معنی جنبش زنان بورژوا (انحراف بورژوازی در جنبش زنان) درک میشد.

همچنین این حضرات دائرة المعارف نویس «فدراسیون دمکراتیک بین المللی زنان» را چیزی غیر از سازمانهای فمینیستی میدانند چونکه «مسائل عمومی» را مد نظر داشت یعنی دفاع از اردوگاه شوروی. حزب توده و سایر احزاب واقعا" برادر عضو این فدراسیون بودند و مثل طوطی

برنامه های بوروکراتهای زن ستیز مسکو را در نشریات زنان خود تکرار میکردند.

۸- جنبش مائوئیستی در فرانسه در اواخر دهه شصت و اوایل هفتاد میلادی نقش تعیین کننده ای در برآه انداختن جنبش زنان و دفاع از حقوق همجنسگراها ایفا کرد.

۹- باید توجه داشت که هنوز در آن دوره تاریخ خانواده تحت تأثیر «پنج کتاب» موسی بود. شکل خانواده پدرسالار که در آنجا به طور مفصل تر از جاهای دیگر تشریح شده بود، نه تنها به صورت قدیمی ترین نوع خانواده پذیرفته شده بود، بلکه همچنین - بعد از کنار گذاشتن چند همسری - این نوع خانواده، با خانواده بورژوازی کنونی یکی تلقی شده بود. گوئی که خانواده ابدأ مشمول حرکت تاریخی نشده است.

۱۰ - برای آشنایی با برخی از این انتقادات به مجموعه مقالاتی که تحت عنوان «ریشه های ستم کشیدگی زنان» گردآوری شده رجوع کنید. این مجموعه مقالات توسط «سامان نو-نشریه پژوهشهای سوسیالیستی»، در شماره های مختلف - تجدید چاپ شده و در سایت اینترنتی این نشریه قابل دسترس است.

۱۱ - مارکس و انگلس در «ایدئولوژی آلمانی» روابط عمده یا جوانب اساسی فعالیت اجتماعی را اینطور نام می برند: تولید ابزار معیشت، تولید نیازهای جدید، تولید انسان (خانواده). از نظر آنان «این سه جنبه از فعالیت اجتماعی را البته نباید به صورت سه مرحله ی جدا از هم در نظر گرفت، بلکه آنها سه جنبه ... سه لحظه هستند که از زمان پیدایش تاریخ و اولین انسان وجود داشته اند و هنوز در تاریخ امروز خود را تحمیل می کنند» و ادامه میدهند «تولید زندگی، هم تولید خود در جریان کار است و هم تولید زندگی تازه در جریان زائیدن...». (ایدئولوژی آلمانی - ص ۴۸ انگلیسی)

برای بحث بیشتر در این زمینه می توانید به مقاله رفیق امیر حسن پور در مورد واژه طبقه و رابطه بین دو نوع تولید رجوع کنید. این مقاله در شماره ۲۴ نشریه دانشجویی بدر - بهمن ۱۳۸۶ - قابل دسترس است.

۱۲ - ترتیب و ترجمه دقیق جمله نقل شده انگلس از اینقرار است: «در خانه کمونیستی، بیش تر و حتا همه ی زنان به يك تیره وابسته اند. در حالی که مردان از تیره های مختلف دیگرند. بنیان مادی برتری زن رخ دادی است که بیش تر در زمانهای نخستینی پدید آمد و این کشف باکوفن سومین خدمت بزرگ او است. من هم چنین می افزایم که گزارش های جهان گردان و مبلغ های مذهبی درباره ی زنان در میان وحشی ها و بربرها - در زمینه کار طاقت فرسای آن ها - به هیچ روی با آن چه در بالا گفته شد تضادی ندارد.» (منشا خانواده - برگردان خسرو پارسا، چاپ اول ویراست نوین ۱۳۸۶ نشر دیگر، صفحه های ۶۲ و ۶۳) انگلس نکات فوق را در چارچوبه اثبات اینکه زن از آغاز برده نبود طرح می کند. او در این قسمت از کتابش بارها از کلماتی چون «خانوار، خانه و خانه داری کمونیستی» استفاده می کند.

اینکه مفاهیم امروزی چون «خانه و خانوار و خانه داری» تا چه حد قابل کاربست برای آن دوران است، قابل فکر است. اما کم نیستند چهپایی که با تکیه به چنین عباراتی روابط خانوادگی در کمونهای اولیه را ایده آلیزه می کنند. کم نیستند کسانی که تحت تاثیر افکار سنتی، خانواده را اوج تعاون و همبستگی میان انسانها قلمداد کرده و حتی صحبت از خانواده کمونیستی می کنند. اینکه عباراتی چون «خانه کمونیستی» این چنین توسط نویسندگان مقاله انتقادی مورد تکریم قرار می گیرد، بیان چنین تاثیرپذیریهای ایده آلیستی است.

۱۳- سرمایه داری قادر است بر هر رابطه ای مهر کالایی کوبد. این امر اکنون شامل مادریت نیز شده است. طی چند دهه اخیر ما با گسترش پدیده ای به نام «رحم اجاره ای» روبرو ایم. زنانی که رحم خود را برای کاشت تخمک و زایش فرزند، اجاره می دهند. اجاره دادن رحم علیرغم اینکه در برخی از کشورها به دلایل اخلاقی ممنوع اعلان شده، در مناطقی از کشور هند - مانند احمد اباد و گوجرات - رو به گسترش است. سرمایه داری اکنون این توانایی را بدست آورده تا نرخ دستمزد زن برای حاملگی را محاسبه کند و بر مبنای سود به مناطقی مراجعه کند که نیروی کار در این زمینه ارزانتر است. در این ارتباط می توان به تحقیقات «شیلا ساراوانان» در سال ۲۰۱۰ در ارتباط با پدیده «سروگیسی» رجوع کرد.

او در زمینه «مفهوم سازی اجتماعی برای گذار به تجاری کردن رحم اجاره ای در هند»

تحقیق می کند. او در تحقیقات خود شرح دقیقی از موقعیت طبقاتی زنانی که به این کار روی می آورند، روابط حاکم میان کلینیکها و این زنان، رابطه با همسران و فرزندانشان و رابطه زوج اجاره کننده با مادر اصلی، و حتی تغذیه اجباری و حبس اجباری این زنان ارائه می دهد. «رحم اجاره ای» فشرده مناسباتی است که بر پایه ستم طبقاتی، ستم جنسیتی و ستم ملی (ستم ملل امپریالیستی بر ملل کشورهای تحت سلطه) شکل گرفته است.

۱۴ - دوره چهار جلدی بررسی تاریخ سرمایه داری در قرن نوزده و بیست اثر اریک هابسام، اطلاعات جالبی در زمینه موقعیت زنان و تحولاتی که در این زمینه صورت گرفته، دربردارد. هر چهار جلد به نامهای «عصر انقلاب»، «عصر سرمایه» «عصر امپراطوری» و «عصر نهایتها» به فارسی برگردانده شده اند.

۱۵ - برگرفته از مقاله ای به نام «کار خانگی مینای مشترک سرمایه سالاری و مردسالاری» ۱۳ مرداد ۱۳۸۶ - درج شده در سایت آفتاب.  
۱۶ - خبرگزاری دانشجویان ایران - نقل شده از مرکز پژوهشهای مجلس شورای اسلامی، این آمار متعلق به سال ۱۳۸۵ می باشد. درج شده در سایت اطلاعات. نت

۱۷ - این جمله برای نخستین بار توسط آنیسا آرماند و پس از پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه بیان شد. او از زنان بلشویکی بود که به همراه الکساندرا کولنتای رهبری تحولات انقلابی در رابطه با زنان را در کشور شوراهای بر عهده داشت.

**نقد فوق برگرفته از حقیقت شماره ۵۲ اسفند ۱۳۸۹ درلینک زیر می باشد:**

<http://www.sarbedaran.org/hagh/hagh53/hagh53-moaama.htm>